

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین

الطاهرین المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

عرض شد که از بعضی از اصحاب تفصیل بین احکام وضعی و احکام تکلیفی در جریان استصحاب نقل شده است. به این مناسبت چون این بحث هم در اصول نشده بود حضرات اصولیین به این مناسبت متعرض بیان حقیقت احکام وضعی و تکلیفی و فرق بین این دو تا شده اند و دیگر از آن حد بحث استصحاب خارج شده اند رفته اند در همین بحث حکم. البته عرض کردم مرارا اصولا مناسب بود در اصول یک فصل خاصی راجع به حکم قرار داده شود و حقیقت حکم. و عرض کردیم در کتب اصول سابقین، چه اهل سنت چه غیرشان مخصوصا آن که من دیدم زیدی ها، عده ای از کتبشان این بحث حکم را و اعتبار و تکلیف و خطاب را به تعابیر مختلف که شاید بعضی هایش را نقل کنم این بحث را دارند و جمله ای از مباحث را هم عرض کردم سابق چند بار عرض کردم در آنجا آورده اند مثل بحث اجتماعا مروی. بحث مقدمه واجب. یعنی وقتی متعرض حکم و اعتبار و خطاب شدند، آن وقت متعرض ترابط بین احکام به نحو تلازم و تعاند، مسئله اجماع امر و نهی این مسائل را در آن باب متعرض شده اند. الآن در کتب ما حالا مثلا در معالم مطرح بوده است این مباحث را در ضمن اوامر آورده اند. و در کتاب های بعدی ما این مباحث را اصلا مستقل آورده اند در حکم هم نیاورده اند بایی به نام حکم نیاورده اند. آقای محمد حسین اصفهانی که شاگرد ایشان آقای مظفر بحثی را به نام بحث ملازمات جدا کرده است از بحث اوامر و اینها بحث ملازمات و جدا کرده است از اوامر و نواهی.

عرض کردم اینها طبیعت علم است که در طی زمان خب این پیشرفت ها و پسرفت ها حالا هر کدام شود حساب می شود و در تنظیم امور مخصوصا امور اعتباری قاعدتا این اختلاف ها طبیعی است یعنی یک امر جعلی و خیالی نیست اوامر نیست امری است که مثلا ساخته شده است و به نظر ما بهترین راهش همان است که یک بایی را مستقلا در باب اعتبارات، اقسام اعتبارات، حالا تقسیمش به مولوی و ارشادی به وضعی و تکلیفی و الی آخر. اولی و ثانوی یا به تعبیر ما احکام استنباطی و ولایی که ما اهم اضافه کردیم. مجموعه این امور را در یک فصل خاصی قرار داده شود. عرض کردم یکی از مشکلات اصولی ها گاهی یک مطلب را در جای خاصی برایش قرار نداده اند یک دفعه اینجا که بحث می آید می روند دنبالش مثلا لاضرر در آخر باب اشتغال به یک مناسبتی مرحوم شیخ آورده اند مخصوصا دنبال بحث لاضرر. اما اینکه حالا مثلا یک جایی در فقه و اصول بیایند قواعد مهم را مثل قاعده میسور و لاضرر و لاحرج را در یک جای اصول قرار

دهند چون بنایشان این نبوده است چون در قواعد فقهیه نتیجه حکم شخصی است لذا نیامده اند در اصول بحث کنند از آن طرف هم می دانند بالأخره لاضرر در اصول خیلی کارگشا است. به یک مناسبتی که پیش آمد وارد آن بحث می شوند. بحث قاعده لاضرر.

بهرحال اینجا هم به مناسبت این تفصیلی که داده شده است بین احکام وضعی و تکلیفی گفته اند استصحاب در احکام تکلیفی جاری می شود اما چون احکام وضعی جعل ندارند استصحاب در آنها جاری می شود. این را خواهیم گفت که کلیه احکام وضعی را قابل جعل نمی دانند حتی مثل ملکیت. اینها را انتزاعی میدانند و در مقابل یک تفکری می آید که می گوید احکام وضعی بعضی هایش قابل جعل اند ضمناً بعضی هایش اصلاً قابل جعل نیستند و بعضی هایش هم قابل جعل هستند استقلالاً. به این مناسبت آقایان وارد این بحث ها شدند اینجا و الا اینجا جای این بحث ها نبود. این یک کلمه بود که ایا تفصیل در استصحاب بین احکام وضعی و تکلیفی درست است یا خیر؟ طبعاً طبق تصویری که در ذهن من هست اگر مراد از احکام تکلیفی و وضعی احکام کلی باشد که در هیچ کدامش استصحاب جاری نمی شود. و اگر ما جزئی باشد در هر دو مشکلی ندارد همین طور که این آقایان فرمودند. این خلاصه نتیجه بحث و از اینجا حالا فعلاً وارد بحث می شویم تا بینیم عاقبت کار به کجا می کشد. عرض کنم به این مناسبت عده ای از اعلام مثل مرحوم نائینی و دیگران در اینجا متعرض بیان حکم و حقیقت حکم و حکم تکلیفی و فرق حکم تکلیفی با حکم وضعی و اینکه این از کجا مثلاً پیدا شده است. ایشان می فرمایند که خب عرض کردیم ما محور بحث را فعلاً کتاب مرحوم نائینی قرار می دهیم با حواشی مرحوم آقا ضیاء لکن طبیعتاً مباحث دیگر هم مطرح می شود عادتاً هم آخر بحث اگر حالی باشد متعرض بیشتر تاریخ مسئله در تحقیقش و آنچه که در کلمات سابقین آمده است در تفسیر حکم وضعی و تکلیفی یک مقداری آنجا متعرض خواهیم شد.

ایشان فرموده اند که باید اموری را قبل از این مسئله استصحاب به قول خود ایشان بیان کنیم که البته انصافاً بعضی هایش خیلی تأثیرگذار است آن وقت ایشان شش تا مقدمه مرحوم نائینی دارند از این صفحه ۳۷۸ تا ۳۹۲ مقدماتش طولانی است شش مقدمه دارند بعد متعرض اینکه آیا احکام وضعی قابل جعل اند یا نیستند بالاستقلال هستند آن وقت دو سه صفحه مطلبی نوشته اند یک تنبیهی هم در آخرش و یک تمه ای هم راجع به اینکه به تعبیر مرحوم خوئی اینکه بعضی از احکام محل کلام است که آیا اینها جزء احکام وضعی هستند یا خیر مثل طهارت و نجاست یا عزیمت و رخص که بعد متعرض بحث می شویم.

کل بحث ایشان از صفحه ۳۷۸ تا ۴۰۳ است. یعنی تقریباً ۲۵ صفحه ایشان راجع به این مطلب نوشته اند که خب بحث های خوبی است عرض کردیم جایش هم اینجا نیست عادتاً به قول ما جایش در جلد اول است در مباحثی است که در جلد اول گذشته است و به طور

طبیعی هم فصل اول در مباحث اصول به نظر ما همین بود یعنی به نظر ما می آید که خوب بود که فصل اول را در حقیقت حکم مقدمه را مثلاً در کتاب کفایه که کتاب درسی است و بقیه هم روی منهاج اینها نوشته اند بعضی ها مثل مرحوم آقا شیخ محمد حسین عوض کرده اند مشتق و اینها را مقدمه را صاحب کفایه در سیزده امر نوشته است که یکیش راجع به علوم و اینها است و بعد دوم به بعدش راجع به امور لغوی. بعضی ها معنای حرفی و مشترک و یعنی بیشتر مباحث لفظی ما که عرض کردیم آنچ که ایشان در مقدمه اصول نوشته اند یا متعارف اصحاب شده است در حقیقت این مقدمه اصول نیست در اصول یک بحثی را راجع به مباحث ظهورات و الفاظ قرار دهند یک مقداری این بحث ها به درد مقدمه آن بحث می خورد و الا این مقدمه اصول نیست. اصول را اگر بخواهند مقدمه بنویسند یا راجع به فقه و قانون و شأن اجتماع و لزوم قانون برای جامعه و حقیقت قانون و حقیقت مبانی جعل در اجمالاً جوامع مختلف و فرض کنید مثلاً در چینی های باستان و غرب و شرق و مثلاً مکاتب جلیل و یعنی اصول قانونگذاری در زمان های مختلف در مکتب های مختلف در مکان های مختلف اینها را اگر می نوشتند به نظر ما بهتر از این سیزده مطلبی بود که مرحوم کفایه در کفایه آورده است. این راجع به مقدمه. بحث اول هم به ذهن ما بهتر بود درباره حقیقت حکم باشد و همین مباحثی را که الآن عرض کردیم تقسیمات حکم و مباحث حکم و اینها در بخش اول آن بحث یا ترابط بین احکام و حقیقت آنها. بخش دوم مباحث را به نظر ما خوب بود به اصطلاح مباحث ظهورات و الفاظ و اینها اختصاص می دادند. مبحث سوم را خوب بود به مباحث مصادر تشریع قرآن و سنت و عقل و قاعده ملازمه و این حرفهایی که یک مقداریش را تازگی متعرض شدیم که واقعا بحث های ما حالت مشوشی پیدا کرده است چون نظم طبیعی اش را از دست داده است. این هم مقام سوم شود.

مقام چهارم طرق و حجج و امارات مورد بررسی قرار می گیرند و در ضمن این مقام هم تعارض ادله و تعارض حجج و امارات. مقام پنجم و اصول عملیه و حقیقت اصول عملیه و کیفیت اجرائیش و اصول محرز و غیر محرز و شرح آنها و آخرش هم تعارض اصول و کیفیت حل بین اصول متعارض. آنچه که به ذهن این حقیر سرپا تقسیم می رسد مباحث اصول را اگر به این ۵ تا که الآن عرض کردم به همین ترتیبی که عرض کردم هم ترتیبش خیلی طبیعی اس هم خیلی روشن است. اولی اش راجع به احکام اعتبارات باشد. دومی اش راجع به مباحث ظهورات باشد به انحاء مختلفش. سومش راجع به مصادر تشریع باشد چون در اصطلاح فقهای اسلام حجیت گاهی به معنای مصدر تشریع است مثل اینکه می گوید قرآن حجت است سنت حجت است. چهارمش مال حجج و امارات است. اینها طریق به مصادر تشریع هستند. حجج این معنای حجت. حجت دو معنا دارد. ادله و حجج و امارات باشد پنجمش هم اصول عملیه. به نظر ما یک تقسیم درستی است برای اباحت اصول و آن تقسیمی که الآن هست مخصوصاً در کتابهای ما چون بحث مصادر تشریع هم سنی ها دارند در کتاب

های ما تقریباً افتاده است مصادر تشریع وارد بحث نشده است حقیقت اجماع و عقل و اینها اما آنها دارند. آن به هم ریخته است یکی ما به هم پاشیدگی بیشتری پیدا کرده است. بهر حال این نحوه بحث و اوامر و نواهی و مشتق و اینها هم جاهای خاص خودش را پیدا کند. یا یک طرح دیگری در اصول داشتیم که جایش اینجا نیست. فعلاً همین یکی که مربوط به ما نحن فیه است بگوییم.

پس بنابراین گفت که و جهدوا بها بالسنتهم و استیقنتها انفسهم. عملاً مباحث اعتبارات را نیاوردند جایی برایش قرار ندادند اما دیدند احتیاج به آن هست. این واقعیت بود که باید این مبحث اعتبارات روشن می شد. جایی برایش قرار ندادند اما عملاً برداشتند آوردند استصحاب به یک مناسبت مایی برداشتند بحثی را که باید مستقلاً، تازه این جزئی از بحث است کل بحث نیست و نظام به شک لنظام مند خودش به اصطلاح امروزی ما سیستماتیکش هم نیست. بالآخره یک مقداری بحث را اینجا آورده اند. بهر حال ایشان مقدمه ای فرموده اند در مقدمه اولاً تقسیم احکام به تکلیفی و وضعی که احکام یا تکلیفی هستند کلمه وضع البته این کلمه یک مقداری هم شرحی می خواهد مخصوصاً در اصطلاح فلسفه پوزیتیویسم مقابل کلمه پوزیتیو قرار گرفته است وضع در آن جور دیگری است. حالا انشاء الله بعد رسیدیم به مقام جمع یک توضیحی عرض می کنم که اصولاً این کلمه وضع چرا اینجا به کار برده شد اصطلاح امروزی هم منطق خاصی دارد منطق پوزیتیویسم دارد و فلسفه خاصی دارد بعد یک اشاره شد انشاء الله تعالی.

تقسیم الأحكام إلى التکلیفیة و الوضعیة إنما یستقیم بعد البناء علی أن للشارع جعل و إنشاء

این طور که چاپ شده است این طور است و الا لذا ظاهراً غلط ادبی است جعل هم چون اسم ان است ان للشارع جعل و انشاء چاپ کرده است. جعلاً و انشاء باید به نصب باشد. اوضح است.

یتعلّق بأفعال العباد

ایشان تقسیم حکم را یعنی این که ما حکم وضعی داریم و حکم تکلیفی داریم یک اصطلاحی هست که در عده ای از کتب آمده است قبل از نائینی حالا با تعبیراتی که بعد بعضی از عباراتش را می خوانم فرق بین حکم تکلیفی و وضعی را این طور گذاشته اند. حکم تکلیفی عبارت از جعل و انشاء شارع که مستقیماً به فعل می خورد به این می گویند حکم تکلیفی. اگر به واسطه خورد حکم وضعی. فرض کنید مثلاً گفت حیض مانع صلاه است. یعنی در حال حیض نماز نخوان. مستقیم به فعل نمی خورد. مانعیت حیض. بنایشان یک اصطلاحی است عرض کردم خیلی قبل از نائینی آمده است. گاهی گاهی هم من اضافه می کنم می گویم خوب بود اسم این را می گذاشتند شبیه معقول اولی در فلسفه و در منطق آقای معقول اولی و ثانوی دارند. اینجا بگذاریم مجعول اولی و ثانوی. یا در باب حجج، غیر از مصادر

تشریح، عرض کردیم امرات از قبیل معقول اولی هستند. در اصول معقول اولی عبارت از امارات است. آن وقت اصول عملی از قبیل معقول ثانوی هستند. یعنی یک تصرفی در آن می کند. این اصطلاح بنده است عرض کردم آقایان ننوشته اند.

این در حقیقت تکلیف اگر مستقیماً به فعل خورد اسمش را گذاشتیم معقول اولی. این را اسمش را می گذارند تکلیف. اگر مستقیم نبود اسمش را می گذارند بعث. جعل و انشائی دارد که يتعلق بافعال العباد لذا در فقه هم معروف است موضوعش فعل مکلف است و

يتضمن البعث والتحریک والإرادة والکراهة

البته چون اراده و کراهت نوشته است به جای تحریک خوب بود زجر می نوشتند. حالا دیگر مرحوم مقرر نوشته است لا مؤاخذه علی النائینی. ایشان دارد بعث و تحریک و اراده و کراهت. بعث را آورده است بعدش زجر. متعارف این است. بعث و زجر. اراده و کراهت. این مقابل هم اگر بخواهد قرار گیرد چون تحریک با بعث یکی است. فرق نمی کند. دیگر اشکالات ما چون عبارت را می خواهیم بخوانیم می گوئیم نکته خواندن عبارت این است که ظرافت های تعبیری هم مراعات شود. يتضمن البعث و الزجر و الارادة و الکراهة. البته خواهد آمد که چون آقای خویی هم اینجا دارند که آقای خویی مثل بنده تعبیر کرده اند که اراده و کراهت مبادی جعل اند مبادی حکم اند خود حکم نیستند. چون ما کرارا بنده هفت محور برای حکم در نظر گرفتیم بعد هم همین حرفها را روی همان محورهای هفت گانه که خودمان تصویر کردیم مطرح می کنیم. عرض کردیم یک محور به عنوان حکم است سه محور قبل از حکم است و سه محور هم بعد از حکم است. محورهایی که قبل از حکم هستند مبادی حکم هستند که میگفت به ترتیب قد عبارت اند از ملاکات، بعد حب و بغض و بعد هم اراده و کراهت. بعد از این سه مرحله مرحله محور بعدی که می آید خود جعل است. محور جعل است بعد از آن هم سه محور دیگر وجود دارد رسانه ای کردن و ابلاغ و ارسال رسل. محور بعدی وصول به مکلف که تنجز اسمش باشد و محور بعدی هم امثال. البته اینها الآن من همیشه عرض کردم این هفت محور را که ما تفکیک می کنیم این برای اینکه در مباحث علمی خلط و اشتباهی پیش نیاید. میگوید شما اگر گفتید اراده و کراهت دارید مبادی حکم را تفسیر می کنید. چون اینها مبادی حکم اند شما باید خود حکم را تفسیر کنید. آنها مبادی و بعد خود حکم. عادتاً باید تفسیری دهیم که به خود حکم بخورد نه به مبادی. این فایده هفت محور ما این است که بدانیم مثلاً کلماتی را که آقایان گفته اند در موارد مختلف در ابحاث مختلف مربوط به کدام محور است و اگر خرابی پیدا شده است راحت بشود آن خرابی را تشخیص داد. این که يتضمن البعث و التحریک، تحریک همان بعث است یا زجر و الارادة و الکراهة.

این بنا بر اینکه حکم عبارت از آن است که در آن زجر و بعث د ارد. حالا ما چون سابقا هم توضیح دادیم چون عبارت نائینی و آقایان دیگر اینجا کلا اجمال دارد اینجا توضیح خواهیم داد که اصلا این خودش بحث مستقلى است که حقیقت حکم، یک دو چون عرض کردم چون اینها گذشت ما چرا دو فصل قرار دادیم یکی حکم و یکی مقام لفظی و دلالت؟ چون ما یک بحث حکم داریم که مثلا حقیقت وجوب چیست. یک بحث دیگر داریم مفاد افعال چیست. خوب دقت کنید. مثلا ممکن است شما بگویید در مفاد وجوب، ثبوت در ذمه ندارد. در وجوب فقط تحریک است. اما وقتی گفت افعال، ثبوت در ذمه هم دارد. مثلا می خواهم بگویم. توضیحاتش البته سابق اشاره به مبانی اش کرده ایم لکن الآن فقط اشاره عرض میکنم برای اینکه هی ذهن آماده شود چون آقایان مطالبی اینجا فرموده اند و این مطالب مختلف شده است برای اینکه کا ملا مطلب حلاجی شود عرض کردم چون جای دیگر هم گفته نشده است. اگر یادتان با شد همین بحث استصحاب قبلش کرارا گفتیم در تقسیم احکام وضعی و تکلیفی صحبت هایی خواهد آمد. الآن دیگر جای آن صحبت ها است وقت مناسبش الآن است. یک مقدار دیگر اگر طول بکشد مجبور هستیم بحث را طولانی تر کنیم تا حقیقت بحث روشن شد. لذا عرض کردیم یکی مقام دلالت لفظی است و یکی مقام اعتبار قانونی است. این دو تا را با هم فرق می گذاریم. مثلا حقیقت وجوب چیست من باب مثال. آیا در حقیقت وجوب فقط بعث و تحریک است به قول ایشان؟ آیا اضافه بر بعث ثبوت در ذمه هم هست؟ توضیحش را عرض می کنیم ثبوت در ذمه را هم چند نحوش کردیم که می آید. آیا اضافه بر او مثلا از مرحوم صاحب جواهر در مکاسب نقل کردیم مفهوم وجوب این است که باید مجانی باشد. آیا این در مفهوم وجوب هست؟ وقتی می گویم اقم الصلاه یعنی باید مجانی باشد. وقتی می گویم من یکنمها فانه عاصم قلبه ادای شهادت واجب است یعنی ادای شهادت باید مجانی باشد.

پس یک بحث این است که آیا در وجوب خوابیده است مجانی بودن یا مثلا مرحوم نائینی می فرماید اگر شیء وجوب پیدا کرد، قدرت دیگر برایش از مقدوریت شما خارج می شود. تصادفا بحث هایی که در مکاسب کرده اند در باب اخذ حجت بر واجبات ربط به اینجا ندارد. با اینکه به هم مربوط اند مباحث فقه یکی است اصول یکی است یکی از امتیازاتی که ما در بحث هایمان سعی می کنیم حفظ کنیم همین همیشه مباحث را از جاهای مختلف به هم ربط می دهیم که ریشه ها به هم برسد. به حسب ظاهر مباحث مختلف نباشد.

کیف ما کان ایشان می گوید که شارع جعل دارد. این اگر گفتیم شارع جعل دار مرحوم نائینی حرفی دارد که بعضی ها قائلند که شارع جعل ندارد فقط علم به مصلحت و مفسده است و اخبار است. مثلا ان الصلاه تنهى عن الفحشاء والمنکر اخبار است که نماز این فوائد را دارد. میدانید شما که در شیعه مسلمات است بین شیعه که من کنت مولا فهذا على مولا جعل است. یعنی پیغمبر اکرم جعل منصب ولایت برای امیر المؤمنین فرمودند. لذا آلوسی خب می دانید نمی دانم چون آلوسی در عراق بود و خصائص خاصی هم داشت خیلی ضد

شیعه است ایشان خیلی در تفسیر و احکامش سعی می کند بر رافضیه و شیعه حمله کند. یکی از حملاتی که خیلی به قول خودش دیگه قوی است خیلی اشکال قوی به ذهنش خطور کرده است این است که اگر این حدیث را این طور که شیعه می گویند معنا کنیم، معنایش جعل ولایت برای امیر المؤمنین در زمان رسول الله است. و شیعه هم قائل به این نیست. قائل به جعل ولایت بعد رسول الله است. این دیگر خیلی اشکال مهم از دل آیه ما انزل الیک در ذیل آن آیه دارد در روح المعانی نگاه کنید آنجا دارد. به عنوان اینکه یک اشکال خیلی مهم به شیعه که اگر اینها قائل شوند به اینکه پیغمبر جعل منصب و لایت فرمود پس باید زمان پیغمبر بعدی باشد. با اینکه خود شیعه معتقدند که ایشان زمان امیر المؤمنین، ولایت امیر المؤمنین زمان پیغمبر نبوده است ولایت ایشان بعد از رسول الله است.

من کنت مولاه این مولویت پیامبر اکرم در همان زمان است. ظاهرش این است که در همان زمان هم علی بن ابیطالب مولا است. این اشکال. البته نمی خواستیم وارد این بحث شویم البته ظاهر آیه مبارکه و انفسنا و انفسکم، وقتی نفس رسول الله باشد چه مشکل دارد ولایت باشد؟ ثانیاً حدیث ولایت اصلاً غیر از حدیث مولا یک حدیث دیگر داریم به نام ولایت که در کتب متعدد اهل سنت در صحاح هم آمده است مثل ترمذی، اسانید متعدد و صحیح تقریباً کمی متونش با هم فرق دارد. هو ولی کل مؤمن بعدی مالکم و لعلی حدیث بریده اسلمی که می گوید خدمت پیغمبر بودم ایشان را فرستاده بودند برای یمن و حالا یک غنیمتی گرفتند و سر غنیمت بحثی شده بود نامه ای مفصل خالد می نویسد و اشکالاتی را بر امیر المؤمنین مطرح می کند. بریده می گوید که خدمت پیغمبر گفتم و حرفها را گفتم و نامه را دادم و گفتم علی بن ابیطالب این کارها را کرده است بعد سرم پایین بود بلند کردم دیدم پیغامبر صورتشان ق رمز شده است و ناراحت است. مالکم و لعلی ما تریدون من علی چند جور دارد. اسانید صحیحه دارد این جزء روایات مسلم صحیحه است. هو ولی کل مؤمن بعدی. خب اینجا با اینکه کلمه بعدی دارد آن که به ذهن من می رسد اینجا نباید بعدی زمانی باشد. چون بعدی زمانی چه ربطی به آلآن به یمن دارد و خالد بن ولید دارد. ظاهراً بعدی مراد بعد رتبی باشد. ظاهر آیه انفسنا و انفسکم این طور است. یعنی در هر جا که من باشم من ولی هستم. من نباشم علی بن ابیطالب. حالا من نبودم یا مکانی است مثل اینکه علی در یمن است و ما در مدینه. یا زمانی است که بعد از ارتحال رسول الله است.

س: شما در اصل آن داستان اشکال ندارید؟ چون در زمان رسول الله ایشان همسر دیگری

ج: جاریه بوده است گفته شده است معلوم نیست حالا مثلاً تصرف بوده است گرفتنش معلوم نیست.

س: حضرت آمدند یقطر ماء...

ج: معلوم نیست حالا من چون به خود من اگر نوار را گوش کرده باشید گفتم غنیمت که مشکل گیر نکنیم. کلمه غنیمت را به کار بردم به خاطر اینکه با آن خصوصیتی که گفته شده است به مشکل برخورد نکنیم.

کیف ما کان بعد هم بر فرض هم آن باشد زواج حرام است. معلوم نیست کنیز مثلاً حرام باشد. بر فرض هم اگر درست باشد.

س:....

ج: معلوم نیست عرض کردم من که نگفتم آن کنیز جزء کنیزهای فوق العاده بوده است که صف المال باشد یا کنیز عادی بوده است نمی دانم حالا خیلی دقیق برای ما روشن نیست اصل قصه و خصوصیات قصه. عمده اش این قسمت است هو ولی کل مؤمن بعدی. من فکر میکنم به قرینه سیاق کلام بعدش اینجا بعد زمانی نیست. که خیال می کند مثلاً شیعه قائلند. بعد رتبی است نه بعد زمانی. بعدیت رتبی است. یعنی رتبتاً ولایت امیر المؤمنین سلام الله علیه در همین زمان من ثابت است لکن رتبه اش بعد از ولایت من است.

س: مثل حدیث منزلت

ج: البته منزلت چون هارون هم قبل از موسی فوت کرد. حدیث منزلت فقط می خواهد بگوید که همچنان که هارون در زمان خود حضرت موسی وزیر بود شما هم به این مرتبه است.

علی ای حال دیگر وارد این تفصیل نشویم. آنچه که ما الآن در اینجا محل کار است این است که این که عرض کردم بعد دیدم بعضی از آقایان حالا اسمش اصطلاحاً شیعه باز در من کنت مولا فهذا علی مولا، میخواستیم من این مثال را برای ما نحن فیه بزنم. معتقد است که این جعل نیست این ارشاد است. یعنی اگر بعد از وفات من خواستید ولی انتخاب کنید علی بن ابیطالب را انتخاب کنید. پیغمبر جعل منصب نکردند. من کنت مولا فهذا علی مولا اخبار دارد این مناسب کلام نائینی است که بحث ما اینجا بود. که خب این مطلب خلاف ظاهر است نمی شود اصلاً احتمالش هم داده نمی شود. شاید این آقا به همین اشکال گیر کرده است خیال کرده است دفع اشکال به این است. دفع اشکال به این نیست. دفع اشکال به همان اختلاف رتبی است تقدم و الا در همان زمان شبیه این بحثی که من الآن عرض کردم که من کنت مولا آیا نصب است یا اخبار است پیشنهاد است به اصطلاح امروزی ما پیشنهاد است که بعد از من علی بن ابیطالب را انتخاب کنید. بعضی از علما به قول ایشان فرمودند لیست حکم الشرعی الا عبارة عن علم باشتمال الافعال علی المصالح و المفاسد. حکم شرعی همین است که این کار خوب است این کار بد است. در آن بحث و زجر ندارد. و یک وقتی هم عرض کردم اگر دقت کنید ما الآن در زمان خودمان این کلمه باید را خیلی به کار می بریم. خیلی روی این دقت کنید از افراد عادی بگیریم تا بالا. این کلمه باید در مقابل می گویم نه

چرا کلمه باید را به کار ببری بگویند این راه است این چاه است چرا کلمه باید را به کار می برید؟ مرحوم نائینی می فرمایند که عده ای هستند که می گویند رض کنید خداوند نگفته است حتما نماز بخوان. امر به نماز نکرده است. گفته است نماز دارای این مصالح است. باید نماز بخوانی نیست. اقيموا الصلاه معنایش باید نماز بخوانی نیست. معنای اقيموا الصلاه این است که نماز چنین فوایدی دارد مثلاً قمار چنین مضراتی را دارد. این بیان مصالح و مفاسد است. اشتغال الافعال علی المصالح و المفاسد من دون ان يكون فی الدین جعل. یک عبارت دیگری هم من سابقاً عرض کردم که بعضی ها حالا البته این جور نیست که حالا این تعبیر شبیه این باشد بعضی ها قائل شده اند که اصولاً خطابات شرعی از قبیل خطابات قانونی اند. در آ «بعث و زجرند ارد. مثلاً کسانی که در مثلاً در این جا هستند خیابانشان اسفالت بشود مثلاً امر نیست. با اسفالت کردن خیابان تمیز می شود. امر نیست. یعنی به عبارت دیگر من فکر میکنم که این آقا میخواستند جنبه بعث و زجر که جنبه مولویت و آمریت باشد یا به اصطلاح دیگر بنده جنبه ولایت باشد را بردارد. اینقدر باید باید نکنید. جعل یقتضی الاراده و الکراهه. البته جعل اقتضای اراده و کراهت ندارد بعد از اراده و کراهت است. این را گفتیم مراحل را می گوئیم تا در تعبیر ما اشتباه نشود. نه اراده و کراهت در مبدأ اعلی حق تعالی است و لا فی المبادی عالیّه. مراد از مبادی عالیّه به تعبیر آقایان دیگر نفس نبوی و بلوی یا نفوس بلویه مراد از مبادی عادیه این است.

كما حکي عن بعض احتماله بل الالتزام به - فلا يبقى موقع لتقسيم الأحكام إلى التکلیفیّة و الوضعیّة

دیگر جای بحث تکلیف نیست. چون تکلیف ایجاد کلفت است و زیربنایش برای ولایت و سلطه است. دیگر بحث سلطه نیست. نماز این منافع را دارد ربا این مضار را دارد. فرض کنید روزه این منافع را دارد. خداوند متعال شأن اش بیان پیامبر اکرم شأنش بیان حقایق مصالح اشیاء است. البته حالا چون یک مقداریش یک مناسبتی توضیح دیگر میدهم

و لكن احتمال أن لا يكون في البين إلا العلم بالصلاح و الفساد من دون أن يستتبع العلم بذلك الجعل و التشريع

بدون اینکه این علم موجب جعل و تشريع شود. این علم مستلزم جعل و تشريع این باید یک جور خاصی معنا شود.

في غاية الوهن و السقوط

یعنی ایشان می گویند نمی شود علم تنها باشد. این علمی است که دنبالش جعل است. من عرض کردم البته ایشان نوشته است مرحوم نائینی و فکر هم نمی کنم در ذهنش نظر به این روایت باشد. ما در روایات داریم و کم هم نیست که در همان شب مبعث نبوی که نزدیک هم هست انشاء الله در شب مبعث نبوی خداوند متعال نفس پیغمبر را کامل گرداند و استکمال نفس نبویه به این بود که تمام آنچه که

حقایق وحی و مربوط به کمال انسانی است در این نفس آمد. اضافه بر او خوب دقت کنید تمام مصالح عباد را هم تا روز قیامت در رسول الله منکشف شد. شاید آن کسی که گفته است حکم یعنی علم شاید همین جا روایت را تا اینجا خوانده است لکن در روایت تتمه دارد. بعد پیغمبر سنت پیغمبر بر طبق همین مصالح جعل کرد. پس این حرف نائینی که فقط علم باشد و جعل نباشد انصافا درست است. این لکن در سنت آمده است. دلیل لفظی ما در سنت آمده است. چون آن که وحی بوده است طبق همان وحی، آن جا که جعل بوده است جعل آن جا که بیان تاریخ بوده است تا ریخ هر چه که وحی بوده است تمام حقایق وحی بر رسول الله بیان شد. بله این حقایق وحی را با بعضی خصوصیات و بعضی جهاتی که بود که جایش اینجا نیست در طی بیست و سه سال تکمیل شد. اما سنت در طی ۲۳ سال تکمیل نشد.

سنت آن وقت سنت را به این معنا بگیریم که حتی آنچه که اهل سنت معتقدند که فقیه می آید احکامی را از ادله اولیه در می آورد که در مثلاً محل ابتلا شده است حکمش در کتاب و سنت پیغمبر بگویم اینجا هم جزء سنت است. در اصطلاح ما تکمیل سنت و بیان سنت تا وفات امام عسکری به حسب ظاهر و تا ظهور بقیه الله است. لکن این اشکال به ما نشده است. این خیلی نکته ظریفی است. اینجا وارد شدیم چون خیلی الآن ما مشکل داریم این اهل سنت هر چه که ما می گوئیم به دقت بررسی می کنند حتی گاهی صحبت های بدتر هم شنیده ام یک وقت هایی گفته ایم که معتقدیم انصافا بخاری شخصی است در رجال و حدیث خیلی بزرگ است بعضی سایت هایشان نوشته اند که بخاری مثلاً خیلی جلی لالقدر است. حالا روی مبانی خودشان نه روی مبانی صحیح.

کیف ما کان خوب دقت کنید این یک چیزی نیست که ما فقط قائل باشیم. اهل سنت هم قائلند. یعنی طبیعت سنت چون سنت باید بر کتاب باشد و آنچه که به رسول الله بر می گردد این طبیعتش محدودیت ندارد. چون این شریعت یک شریعت خاتم است باید تا روز قیامت باشد. نمی شود محدود شود سنت طبیعتاً آن وقت شریعت خاتم چون تا روز قیامت است برای همه مکان ها برای همه زمان ها برای همه افراد تا مستبیان جاهل باشند پیر باشند بچه باشند بزرگ باشند دهاتی یا شهری یا پروفیسور و دکتور و بیسواد محض باشند برای تمام اینها برای تمام نژاد ها چینی و ژاپنی و استرالیا و غیره و الی یوم القیامه این باید جواب دهد. معنای خاتمیت این است دیگر غیر از این که معنا ندارد و الا باید پیغمبر دیگر بیاید که با خاتمیت بسازد. طبیعت این کار اقتضا می کند که سنت را توسعه دهیم. لکن این سنتی که توسعه پیدا می کند مشکل اهل سنت این را در اختیار فقها قرار دادند، خوب دقت کنید و لذا عرض کردیم فقها اهل اصولیینشان خوب دقت کنید این اشکال دور که ما داریم که اگر می گوئیم حکم نیست و فقیه استنباط می کند با قیاس بعد از قیاس او می شود حکم خب اگر حکم

نیست چطور علم به او پیدا می کنید؟ همین دور اشکال دور. حکم مبتنی است بر علم اهل سنت این طور نیست که اینقدر احمق باشند این حرفها را نفهمند.

اهل سنت در جواب گفته اند مراد از اینکه ما می گوئیم اگر فقیه استنباط کرد به حکم می رسد و حکم هم نیست خوب دقت کنید می گوید این حکم ندارد نه در کتاب آمده است نه در سنت. لکن این اگر شواهد کتاب و سنت را خوب نگاه کند به حکم الله می رسد مراد ما این است که اگر خداوند جعل میکرد این بود. به حکم یعنی مراد این. اولی اش اگر بود بعد از علمش فعلی می شود. اولی شأنی بود بعد می شود فعلی. اگر بنا بود و الا خوب معلوم است ابتدا که حکم بر علم و علم بر حکم این که خیلی مبطل است اشکال بی معنایی است علی ای حال اگر بنا بود خدا جعل کند طبق این. لذا طبیعتا ما فقط فرقیان این است با رجوع به وصایت این را محدود کردیم در ائمه علیهم السلام. اجازه ندادیم هر فقیهی بیاید در جاهایی که حکم کند و استنباط کند که این حکم الله است.

پس بنابراین من عبارت ایشان را می خواستم بخوانم کمی از بحث خارج شدیم. این مطلب اجمالا درست است یعنی مطلب نائینی یعنی بعباره آخری ما از روایت هر دو را در می آوریم هم علم رسو الله احاطه علمی رسول الله به حقایق اشیاء و به جمیع مصالح و هم اضافه بر علم، جعل علی طبق آن. این جعل علی طبق آن می شود سنت. این که مرحوم نائینی می فرماید و لکن احتمال لا یكون فی البین الا العلم فی الصلاح و الفساد من دون ان یتطبع العلم بذلك الجعل و التشريع، فی غایه الوهن و السقوط لانه یلزم علی هذا و النواحی الواردة فی الكتاب و السنه کلها اخبارا. اینجا اخبار هم می شود عن الصلاح و الفساد من دون ان یكون فیها ثابته ان شاء. و هذا مما لا یرضی به المنصف و کیف یرضی ان یكون قوله تعالی یا ایها الذین آمنوا اقموا الصلاه اخبارا عن اشمال راست است خب اصل این مطلب ایشان درست است لکن ما اضافه کردیم. پیغمبر گرامی اسلام در شب وحی دو حقیقت را دید. یکی جعل الهی که در قرآن آمده است و این بعد از کم و زیاده تنظیم شد در ۲۳ سال.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين